

## سخنی در معاد



استاد حقوق اسلامی حضرت آیت الله سنگلجی در سال ۱۲۷۵ شمسی در خانواده مرحوم حاج شیخ حسن سنگلجی متولد شد و علوم ادبی و عربی را از محضر اساتیدی مانند میرزا خلیل طالقانی و میرزا غلامعلی نائینی معروف بمصاحب اندوخت و تکمیل معارف اسلامی را در مجلس درس شادروان هیدجی در عرفان و میرزا علی اکبر یزدی و میرزا حسن کرمانشاهی در فلسفه دریافت و دوره فقه و اصول را نزد شادروانان شیخ محمد رضا نوری

و سید محمد تنکابنی و سید محمد یزدی فرا گرفت و بمنظور استفاده از مراجع مشهور نجف اشرف بدانصوب رهسپار شد و از محضر مرجع بزرگ شادروان میرزا حسین نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء الدین عراقی با کتساب دروس عالیه فقهات و استنباط فروع از اصول پرداخت و پس از سالهایی دراز بایران بازگشت و پس از فوت مرحوم برادرش شریعت سنگلجی در محل دارالتبلیغ اسلامی - خیابان فرهنگ - بتعلیم علوم اسلامی پرداخت و از بدو تأسیس دانشگاه تاکنون در کرسی استادی فقه شیعه بتدریس و تفهیم مطالب عالیه حقوقی اشتغال دارد. از تألیفات مهم ایشان که در مضامین و مفاهیم حقوقی و فلسفی منتشر شده عبارتست از :

- ۱ - دلائل السداد فی قواعد الاجتهاد بزبان عربی
- ۲ - الوقایة فی تهذیب الکفایة بزبان عربی
- ۳ - القضاء فی الاسلام بفارسی و عربی

۴ - چهار رساله در قواعد فقه

۵ - دد برمادین

۶ - تفسیر سوره اخلاص و فاتحه الكتاب در ۲ جلد

۸ - ضوابط معاملات

۸ - آیین دادرسی در اسلام چاپ دانشگاه

و چندین کتاب و رساله دیگر که بحث در آنها مستلزم تسوید اوراق

زیادی خواهد بود.



معاد در لغت اسم زمان و مکان و بمعنای عود و بر حسب اصطلاح تبدیل و تبسّل عالمی بعالم دیگر است. قرآن میفرماید: تبارک الذی بیده الملك و هو علی کل شیئی قدير، الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا وهو العزیز الغفور. جهت اینکه خداوند در این آیه موت را مقدم بر حیات ذکر نموده آنست که موت امری است وجودی چه هر چیزیکه پای بعرضه هستی گذارد بهیچوجه نیستی در آن راه ندارد.

کسانیکه موت را فوت و امر عدمی دانسته اند متوجه بحقیقت موت و حیات و حکمت این دو نشده اند که موت عبارت از تبدیل حیات و مقدمه برای وصول و حصول بقاء است. عارف قیومی میگوید:

بند من بشنو که تن بند قوی است  
هر که شیرین می زید او تلخ مرد  
کهنه بیرون کن گرت میل نوی است  
ایندهسته میگویند چراغ چنانچه زیتش تمام شود خاموش شده روشنائی آن  
معدوم میگردد نیز شخص هنگامیکه فوت کند ازین میرود قرآن در مذمت ایندسته  
میگوید: یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة غافلون.

این گروه اگر اندک تفکر و اندیشه در ساختمان و ایجاد انسان بنمایند که چگونه از نطفه بیرون آمده و بر حسب حرکت تکاملی بمرحله جنینی و شیر خواری و شربابی و کلهی و پیری رسیده است خواهند یافت که موت تبدیل نقص بکمال و کامل با کامل

است، و نشئه دنیا نسبت بروز باز پسین مانند نشئه رحم نسبت به نشئه دنیا است هم چنانکه بقای جنینی در نشئه رحم نقص است بقای روح نیز در بدن نقص می باشد مولانا جلال الدین میفرماید :

کمی رسیدی مر تو را این ارتقاء	گرددان حالت تو را بودی بقاء
هستی دیگر بجای او نشاند	از مبدل هستی اول نماند
بعد یکدیگر دوم به ز ابتداء	همچنین با صد هزاران هستها
از فنایش رو چرا بر تافتی	این بقاها از فناها یافتی
بر بقا چفسیده ای ای بی نوا	زان فناها چه زیان بودت که تا
پس فنا جسوی و مبدل را پرست	چون دوم از اولینات بهتر است
تا کنون هر لحظه از بدو وجود	صد هزاران حشر دیدی ای عنود
بر بقای جسم خود چفسیده ای	از فناها این بقاها دیده ای
پیش تبدیل خدا جان باز باش	هین بده ای زاغ جان و باز باش

از این رو معلوم میگردد که علائق جسمانی حجابی است ظلمانی و قطع آن سبب است برای حیات جاودانی، مثنوی :

نیست ره در بارگاه کبریا	هیچکس را تا نگردد او فنا
تا نباشد زحمت جان دادنت	رو بمیرای خواهه پیش از مردنت
بل چنان مرگی که در نوری روی	نی چنان مرگی که در گوری روی

به مضمون حدیث - لا یکره الموت الا المریب لان الحیب لایکره لقاء الحیب - خوف از مرگ و وحشت از نقل حاکی و کاشف از نادانی و بی خردی است قرآن میفرماید - ان الدار الاخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون یعنی آنکه پیغمبر اکرم دم از بالرفیق الاعلی میزد و شاه اولیاء پیوسته در انتظار مرگ بود و میفرمود :

ان ابو طالب ارغب بالموت من الطفل بندی امه - آن بوده که موت را کمال و انتقال از نشئه نقص بکمال میدانستند .

ظاهرش مرگ و بیاطن زندگیت      ظاهرش ابتر نهان پایندگی است

از رحم زاد جنین را رفتن است  
آنکه مردن پیش چشمش تهلکه است  
چون مرا سوی اقل عشق و هواست  
ز آنکه نهی از دانه شیرین بود  
دانه‌ای کش تلخ باشد مغز و پوست  
دانه مردن مرا شیرین شده است

در جهان او را ز نو بشکفتن است  
حکم لاتلقوا بگیرد او بدست  
نهی لاتلقوا باید یکم چراست  
تلخ را خود نهی حاجت کی شود  
تلخی و مکروهش خود نهی اوست  
بل هم احیاء پی من آمده است

هنگامیکه اصحاب بدرجه شهادت رسیدند در حقشان این آیه نازل گردید  
ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون . پر واضحست  
که هر آغاز انجام و برای هر انجام نتایج و ثمرانی است چه جنین تا هنگامیکه در  
رحم است و بدین نشئه نیامده نمی‌تواند از ثمرات حیات آن برخوردار شود نیز نفس  
تا زمانیکه از رحم بدن به عالم دیگر منتقل نشود متمتع از آن ثمرات نخواهد گردید.  
همانطور که وجود جنین در رحم نقص و موجب هلاک است بقای نفس هم در رحم بدن  
سبب نقص و هلاک آن خواهد بود و بدیهیست آکمال ایندو در نقل و انتقال است - در  
مثنوی آمده است .

آن یکی گفتا که خوش بودی جهان  
آن یکی گفت ار بودی مرگ هیچ  
خرمنی بودی بدشت افراشته  
مرگرا تو زندگی پنداشتی  
عقل کذب هست خود معکوس بین  
ای خدا بنمای تو هر چیز را  
هیچ مرده نیست بر حسرت ز مرگ  
ور نه از چاهی بصحرا اوقناد  
زین مقام ماتم ننگین مناخ

گر نبودی پای مرگ اندر میان  
که نیرزیدی جهان بیج بیج  
مهمل و نا کوفته بگذاشته  
نخم را در شوره خاکی کاشتی  
زندگی را مرگ پندارد یقین  
آنچنانکه هست در خدعه سرا  
حسرتش آن است کش کم بوده مرگ  
در میان دولت و عیش گشاد  
نقل افتادش بصرای فراخ  
میتوانیم مثل نفس را ببدن مانند کودک و مکتب بدانیم چه کودک تا هنگامیکه

در مکتب است بقلم و دوات و معلم نیاز دارد موقعی که مکتب با تمام رسید نیازش از اینها مرتفع میگردد نیز بدن برای نفس مکتب است برای تحصیل کمال و تهذیب اخلاق و رسیدن بسعدت نیاز بچشم و گوش و سایر اعضاء و جوارح و معلم دارد هنگامیکه مکتب را پایان رساند نیازش از این امور رفع میشود و باید از نتایج زحمات علمی و عملی اش بهره برداری نماید لذا قرآن حکیم میفرماید:

إِیْه یصعدالکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه . نعم ما قال:

ای خنک آن کوچهدای میکند      بر بدن زجری و دادی میکند  
تا ز رنج آن جهانی وارهد      برخورد این رنج عبادت می نهد

بدیهی است این کشتی بدن بوسیله روح که در حکم ملاح است هنگامی بساحل مرگ که حیات نونی است میرسد که باد موافق آن را حرکت دهد.

کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز      شاید که باز بینیم دیدار آشنا را

پیغمبر اکرم دنیا را تعبیر به مزرعه نموده است و میفرماید: الدنيا مزرعة -  
الآخرة زیرا نطفه مانند بذر و ولادت مانند روئیدن و ایام جوانی نمو و ایام کهولت  
نضج و پیری جفاف و آخرت جای درو میباشد. شیخ سعدی میگوید:

ایکه دست میرسد کاری بکن      پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار  
کنج خواهی در طلب رنجی بیر      خرمن ار می بایدت تخمی بکار  
ملك جویانرا نشاید روز و شب      گاهی اندر خمر و گاهی درقمار

حاصل آنکه شخص اگر در عاقبت خود اندیشه کند و در آئینه محبت الهی صورت خویش را مشاهده نماید در می یابد که اساس این عالم چنانچه قرآن فرموده:  
کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام بر کون و فساد و فنا و زوال  
است، هر چند که در بروج مشیده و بنیادهای قوی هم باشد چنانچه قرآن فرموده:  
اینما تکونوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده .

چون انسانرا مرگ فرا خواهد رسید باید از پیروی هوای نفس و خواسته های  
ناهنجار آن دوری و تحرز نماید و بدستورهاییکه پیام آوران الهی داده اند عمل نماید

که تا از اهل نعیم واصحاب یمین بشمار آید و مشمول آیه : ان الابرار لفی نعیم گردد و در صورتیکه پیروی از هوای نفس اماره کند و بدنبال آمال و آرزوهای دور و دراز رو در وادی خاموشی شهوات سرگردان شده و مشمول ان الفجار لفی جهنم در جهنم طبیعت باقی میماند و بهیچ نحو برای او رهایی نخواهد بود نعم ماقال:

ز آنکه هر مرغی بسوی جنس خویش می‌پرد او در پی و جان پیش پیش  
کافران چون جنس سجین آمدند سجن دنیا را خوش آئین آمدند  
اصحاب قلوب و ارباب صفا میگویند هر کس بتواند از جهنم طبیعت گذر کند  
میتواند از لذائذ روز بازپسین برخوردار گردد .

انبیاء چون جنس علین بدند سوی علین بجان و دل شدند  
ولی مردارخواران و بیماران سودای شهوات که در حقیقت گفته شده است :  
الدنیا جیفه و طالبها کلاب از این گونه لذائذ محروم میباشند .

مثنوی :

کرم سرگین در میان آن خبیث در جهان نقلی نداند جز حدیث  
جز نجاست هیچ نشناسد کلاغ شد نجاست مرد را چشم و چراغ  
جای روح پاک علین بود جای روح هر نجس سجین بود  
جای بلبل گلبن و نسرین بود کرم باشد کش وطن سرگین بود  
بحکم آیه : وان منکم الاواردها و کان علی ربك حتماً مقضياً ثم نجی الذین  
اتقوا و ندر الظالمین فیما جیشا .

هر کس باید بدین جهنم طبیعت وارد شود و فقط کسانی نجات دارند که  
پرهیز کار باشند و دستگار کسی است که نفس را تزکیه کند و متخلق باخلاق الهی و کبریائی  
گردد .

گر ز صورت بگذرید ای دوستان جنت است و گلستان در گلستان  
از رسول اکرم سؤال میشود شما هم بدین جهنم وارد شده‌اید حضرت میفرماید:  
جز ناها و هی حامد ، مثنوی :

روح هائی کز قفس ها رسته اند      انبیاء و رهبر شایسته اند  
 از برون آوازشان آید بدین      که ره رستین ترا این است این  
 ما بدین رستیم از این ننگین قفس      غیر این ره نیست چاره این قفس  
 در این عالم طبیعت دوراه است راهی به نعیم و دیگری به جهیم. ارسال  
 رسل و انزال کتب برای آن بود که خلایق بصراط مستقیم انسانیت هدایت شده فریفته  
 زخارف دنیوی نشوند تا آنکه از این ورطه مخوف رهائی یابند .



هر دو یکی است

دوش به دیر و حرم طعنه زنان دوست دوست  
 من به در دل مقیم کین حرم خاص اوست  
 ناله ناقوس دیر ، بانگ اذان حرم  
 هر دو بنام یکی است مختلف از گفتگوست  
 عبار همدانی